



درآمدی بر جنبش‌های اجتماعی

حمزه محمدی*

چکیده

جنبش‌های اجتماعی در زمره پدیده‌های اجتماعی تأثیرگذار دوران مدرن قرار می‌گیرند. جامعه‌شناسان جنبش‌های اجتماعی را از عوامل مهم دگرگونی و تغییرات اجتماعی تلقی می‌کنند، هر چند در زمینه میزان تأثیرگذاری آنها اجماع نظر ندارند. جامعه‌شناسان کنشگرا اعتبار بیشتری برای این پدیده قائل هستند.

جنبش‌های اجتماعی را می‌توان بر اساس محوریت افکار و ایدئولوژی‌ها، مکانیسم تأثیرگذاری، تعداد اعضاء، تکیه‌گاه طبقاتی و دوره‌های تاریخی طبقه‌بندی نمود. در این نوشتار جنبش‌های اجتماعی بر اساس اهداف، محوریت ایدئولوژی‌ها و مکانیسم تأثیرگذاری در دو طیف عمده کلان‌نگر و خردنگر قرار گرفته‌اند. جنبش‌های اجتماعی از لحاظ ساخت، اهداف، کنشگران و مکانیسم عمل جمعی متفاوت از سازمان‌های نهادی و بروکراتیک هستند.

هر چند بعضاً جنبش‌های اجتماعی و زمینه‌های شکل‌گیری آنها را با تئوری‌های انقلاب تبیین کرده‌اند و دیدگاه‌های نظری جنبش‌ها با انقلاب‌ها با هم تداخل دارند، با این حال از مارکس و دورکهایم تا نسل جدید جامعه‌شناسانی نظیر تورن، اسملسر در تبیین این پدیده جمعی مدرن نظریه‌پردازی کرده‌اند. مارکس از زاویه طبقاتی، دورکهایم از زاویه پدیده‌های جمعی دوران گذار، تورن و اسملسر از دیدگاه اکسیونالیستی و ساختی به تبیین جنبش‌ها پرداخته‌اند. جنبش‌های اجتماعی در سیر تکامل خود ممکن است به احزاب سیاسی تبدیل شوند. حالت عکس و قهقراپی جنبش‌ها نیز به واسطه تغییر شرایط و دستیابی به اهداف، ریزش اعضاء و فشارهای ساختاری ممکن است روی دهد.

رتال جامع علوم انسانی

* کارشناس ارشد مردم‌شناسی

مقدمه

جنبش‌های اجتماعی در اواخر نیمه اول قرن نوزدهم پا به عرصه فعالیت جمعی گذاشتند. سرمایه‌داری صنعتی و استثمار نیروی کار طبقات پایین جامعه را به امید بهبود شرایط به تکاپو واداشت. در چنین شرایطی جنبش‌های کارگری در واکنش به این وضعیت شکل گرفتند. بعدها جنبش‌های قومی و مذهبی با اهداف و مکانیسم‌های عمل متفاوت به وجود آمدند. اوایل نیمه دوم قرن بیستم جنبش‌های نوین ظهور کردند. این جنبش‌ها در شرایطی کاملاً متفاوت با جنبش‌های کلان‌نگر و سنتی و با اهداف محدود و دست‌یافتنی درصدد بهبود زندگی جمعی مدرن هستند. با تأملی جامعه‌شناختی می‌توان دریافت که هر دو طیف از جنبش‌ها رؤیای تغییر را در سر دارند، با این تفاوت که جنبش‌های سنتی در پی تغییرات بنیادین بودند، در حالی که جنبش‌های اجتماعی نوین خواهان اصلاح ساختارهای مدرن هستند. جنبش‌های کلان‌نگر به ویژه جنبش‌های قومی به دلیل عدم دستیابی به اهداف و سرسختی ساختار مقابل، با تجدید ساختار سازمانی خود و به کارگیری مکانیسم‌های جدید عمل جمعی به حیات خود ادامه می‌دهند. پیچیدگی ساختارهای دنیای مدرن و ظهور بحران‌های سیاسی - اجتماعی و زیست محیطی زمینه را برای گسترش جنبش‌های متعدد اجتماعی فراهم نموده است. جنبش‌های اجتماعی نوین با کارکردهای متنوع تجدید حیات حوزه عمومی و گسترش دموکراسی، هویت بخشی و تأثیرگذاری بر سیاست‌های جهانی توانسته‌اند نقش مهمی را ایفا کنند. جامعه‌شناسان با گرایش‌های مختلف نظری در مورد جنبش‌های اجتماعی به عنوان کارگزاران عمده تغییر در جهان مدرن نظریه‌پردازی کرده‌اند. نظریه‌های جامعه‌شناسی کلید فهم مکانیسم تغییر و چگونگی پدیدآیی جنبش‌های اجتماعی هستند.

تعریف جنبش‌های اجتماعی

در گستره علوم اجتماعی مفاهیم دارای تعاریف متعددی هستند. در همه تعاریفی که از جنبش‌های اجتماعی ارائه شده است، می‌توان عناصر مشترکی را یافت. این عناصر مشترک عبارتند از: گروه سازمان‌یافته از کنشگران، وجود یک یا ایدئولوژی خاص، تلاش برای ایجاد تغییر یا حفظ برخی از عناصر جامعه. بر اساس عناصر یادشده جنبش‌های اجتماعی را می‌توان این گونه تعریف کرد: گروهی کاملاً سازمان‌یافته از کنشگران که با توسل به شیوه‌های مختلف عمل جمعی درصدد دستیابی به یک هدف و یا تأثیرگذاری بر روندهای عادی جامعه هستند.



جنبش‌های اجتماعی متفاوت از احزاب سیاسی و گروه‌های فشار هستند. احزاب سیاسی دارای سازمان و تشکیلات کاملاً بوروکراتیک و منسجم با مکانیسم‌های ویژه عضوگیری هستند که تلاش می‌کنند از طریق شبیه‌های دموکراتیک نظیر انتخابات قدرت را به دست گیرند. در حالی که جنبش‌های اجتماعی در دام بوروکراسی نوین گرفتار نشده‌اند. آنها با محوریت قرار دادن یک ایدئولوژی و تفکر خاص در صدد ایجاد حوزه عمومی دموکراتیک و زیر سؤال بردن مشروعیت نظام‌ها و تغییر کلی فضای زندگی هستند.

نوع‌شناسی جنبش‌های اجتماعی

جنبش‌های اجتماعی را می‌توان بر اساس معیارهای مختلف طبقه‌بندی کرد. این معیارها عبارتند از: تکیه‌گاه طبقاتی، تنوع فکری و ایدئولوژیک، تعداد اعضاء، منطق کنش، دوره‌های تاریخی، مکانیسم اثرگذاری. نویسندگان بر اساس معیارهای ذکر شده طبقه‌بندی‌های متنوعی را ارائه کرده‌اند که به فهم بیشتر زوایای این پدیده جمعی کمک می‌کند. در این مقاله جنبش‌های اجتماعی را به لحاظ اهداف و گستره فعالیت در دو گروه عمده قرار می‌دهیم، آنگاه از هر دو گروه چند نمونه برجسته را بررسی می‌کنیم.

الف - جنبش‌های کلان‌نگر

جنبش‌های کلان‌نگر حول ایدئولوژی‌های کلان و عمده شکل می‌گیرند. جهت‌گیری این جنبش‌ها عمدتاً سیاسی است و خواهان تغییرات ساختاری و بنیادین در جامعه هستند. این جنبش‌ها ساختارهای مسلط را به مبارزه می‌طلبند و اغلب در پی آن هستند که دگرگونی‌های سریع و عظیم در جامعه به وقوع بپیوندند. جنبش‌های انقلابی، کارگری، ناسیونالیستی و بنیادگرا از جمله جنبش‌های کلان‌نگر محسوب می‌شوند.

۱- جنبش‌های انقلابی: این نوع جنبش‌ها، زمینه‌ساز انقلاب‌های بزرگ در جوامع هستند. جنبش‌های انقلابی می‌کوشند نظام‌های سیاسی - اجتماعی موجود را کاملاً واژگون کرده و نظام‌های سیاسی و ارزشی جدید را ایجاد نمایند. اروپا خاستگاه جنبش‌های انقلابی بوده است (انقلاب فرانسه). با تثبیت نظام‌های سیاسی در غرب و همه‌گیر شدن ساختار دموکراتیک، دیگر از این نوع جنبش‌ها در جوامع خبری نیست. جنبش‌هایی که منجر به شکل‌گیری انقلاب فرانسه، روسیه و در این اواخر انقلاب چین شدند، در زمره جنبش‌های انقلابی محسوب می‌شوند. امروزه جوامع در حال توسعه به دلیل برخورداری از نظام‌های توتالیتر و نیمه دموکراتیک فضای مساعدی برای رشد جنبش‌های انقلابی با اهداف کلان و بعضاً آرمان‌گرایانه هستند.

۲- جنبش‌های کارگری: شکل‌گیری جنبش‌های کارگری با رشد صنعت و ایجاد طبقه کارگر (در بخش

صنعت) مصادف است. آغاز حرکت این جنبش به دهه ۱۸۳۰ در اروپا برمی‌گردد. جنبش‌های کارگری در قالب اتحادیه‌ها و احزاب کارگری سازمان‌دهی شدند. این جنبش‌ها در آغاز دارای خصلت ضد صنعتی و واپس‌گرایانه بودند. جنبش‌های کارگری در مخالفت با ساختار صنعتی جدید و سلطه‌گرا و با سوگیری کاملاً طبقاتی شکل گرفتند. این جنبش‌ها به وضعیت و شرایط کار در فضاهای کاری جدید معترض بودند (بشیریه: ۱۳۷۶).

سوسیالیسم جدید و مارکسیسم بر حول جنبش‌های کارگری شکل گرفتند. مارکسیسم به نقش تحول‌آفرین جنبش‌های کارگری و تضادهای طبقاتی ایمان راسخ داشت. بر اساس دیدگاه‌های این مکتب، تنها طبقه کارگر و جنبش کارگری است که می‌تواند به نقش تاریخی خود در روند تحولات کلان جوامع بشری آگاه بوده و بدین ترتیب توانایی آن را دارد که طومار جهان سرمایه‌داری را در هم پیچید. هر چند جنبش‌های کارگری در روند تکاملی خود در قالب احزاب سیاسی و سندیکاها در ساختار بوروکراتیک نوین حل شدند، با این حال به دلیل ماهیت خاستگاه طبقاتی، این جنبش‌ها همیشه یک منبع خطر بالقوه برای نظام‌های سیاسی به ویژه جوامع جهان سوم محسوب می‌شوند.

۳- جنبش‌های ناسیونالیستی: این جنبش‌ها با توجه به ذهنیت تمایزگرایانه و همچنین داشتن اهداف بزرگ در زمره جنبش‌های کلان‌نگر محسوب می‌شوند. هر چند امروزه دیدگاه‌های جدید در مورد ناسیونالیسم ارائه شده، مقوله جدیدی تحت عنوان ناسیونالیسم «اراده‌گرایانه» مطرح شده است، ولی همچنان مفاهیم کلاسیک ناسیونالیسم همچون ملت، حق تعیین سرنوشت، استقلال و خودمختاری الهام بخش جنبش‌های ملی هستند. ناسیونالیسم آمل جنبش‌های ملی و سیاسی در بخش‌های مختلف جهان کمتر توسعه یافته (به ویژه خاورمیانه) محسوب می‌شود.

۴- جنبش‌های بنیادگرای اسلامی: جنبش‌های بنیادگرا معرف گروه‌ها و سازمان‌هایی است که در پی کسب اقتدار نهادی برای دین و استیلای آموزه‌های دینی بر تمامی حوزه‌های «جهان زیست» بشری هستند. رؤیای دیرینه این گروه‌ها سیاسی کردن اسلام است. بسیاری از جنبش‌های ضد استعماری در نیمه اول قرن بیستم ملهم از ایدئولوژی اسلامی بودند. گروه‌های اسلامی در آن زمان در فقدان گروه‌ها و ایدئولوژی‌های دیگر توانستند با جهت‌گیری عملی رادیکال، جذابیت

ویژه‌ای برای افراد مختلف داشته باشند. توسعه ناموزون و نابرابری اجتماعی در این جوامع زمینه جدی را برای جذب طبقات پایین جامعه در جنبش‌های بنیادگرا فراهم نمود. هر چند برخی از اندیشمندان معتقدند که اسلام در تقابل با مدرنیزاسیون چاره‌ای جز تسلیم شدن ندارد (دانیل لرنر)، ولی وجود جنبش‌های مذهبی در دهه‌های اخیر درستی این تفکرات را مورد تردید قرار داده است. در همین زمینه «هاینس» به «تجدید حیات مذهبی جهانی» معتقد است.

برخی اندیشمندان جنبش‌های عمل‌گرای مذهبی را در سطحی گسترده و فراتر از مرزهای ملی در تقابل با نظام جهانی در نظر می‌گیرند و آنها را با منشاء فراطبیعی و بدون زیرساخت‌های واقعی در بطن جوامع بررسی می‌کنند. جنبش‌های بنیادگرا با الهام از آموزه‌های دینی نقش عمده‌ای در هویت بخشی افراد و گروه‌ها در جوامع اسلامی ایفا کرده‌اند. ویژگی اساسی جنبش‌های بنیادگرا اسلامی تلاش برای جهانی شدن است. این جنبش‌ها با صرف مبالغ فراوان و ایجاد مکانیسم‌های ارتباطی مدرن و همچنین به کارگیری شیوه‌های خشونت‌آمیز (ترور)، در صدد هستند تا در بخش‌های مختلف جهان نفوذ کرده و هوادارانی برای خود بیابند. این جنبش‌ها با ایجاد شبکه‌های مختلف اجتماعی سعی دارند در بافت روابط «جهانی شده» نفوذ کرده و ضمن اصلاح ساختار جهانی و ایجاد نظم نوین به نوعی به اقتدار سیاسی نیز دست یابند.

ب- جنبش‌های خردنگر

در این دسته‌بندی نیز انواع دیگری از جنبش‌ها قرار می‌گیرد. کنشگران عضو این جنبش‌ها خواستار تغییر برداشت و نگرش‌های مردم از موقعیت‌های ناخوشایند اجتماعی هستند و به ندرت در پی ایجاد دگرگونی‌های بنیادین هستند. این جنبش‌ها در محدوده نظام‌های سیاسی تلاش می‌کنند و با اینکه در تقابل با ساختارهای مسلط قرار دارند، ولی به هیچ وجه در پی براندازی نیستند. برخی از جنبش‌های خردنگر برآنند که بعضی از جنبه‌های فکری جامعه را تعدیل کنند. درحالی که برخی دیگر از آنها در پی بازگرداندن اوضاع موجود به روند آن در گذشته هستند و از وضعیت کنونی ناخرسندند. برخی دیگر می‌کوشند تا با ایجاد دگرگونی‌های مثبت در نهادها و سازمان‌ها وضعیت کلی جامعه را بهبود بخشند. در ادامه جنبش‌های دفاع از محیط زیست، جنبش زنان و جنبش دانشجویی را به عنوان جنبش‌های خردنگر که از اهمیت بیشتری برخوردارند، بررسی می‌کنیم.

۱- جنبش دفاع از محیط زیست: یکی از جنبش‌های خردنگر در دوران معاصر جنبش دفاع از محیط زیست یا جنبش سبز است. روند صنعتی شدن سریع و شتابان و توسعه سرمایه‌داری در اروپا و جوامع

سرمایه‌داری موجبات ظهور این جنبش را فراهم آورد. مسائل و پدیده‌هایی نظیر استفاده بی‌حد و حصر از منابع طبیعی به عنوان مواد اولیه کارخانه‌ها، آلودگی هوا، گرم شدن زمین، آلودگی منابع آب از پیامدهای مخرب روند صنعتی شدن شتابان هستند. جنبش‌های دفاع از محیط زیست در واکنش به این اثرات مخرب شکل گرفته‌اند.

این جنبش‌ها به لحاظ نظری در پی دگرگون کردن نظام ارزشی جوامع صنعتی هستند. آنها از روند توسعه پایدار حمایت می‌کنند. آنها به لحاظ عملی و هنجاری به ارائه الگوهای جدید مصرف و تغییر در سبک زندگی مردم پرداخته‌اند.

جنبش سبز در بسیاری از کشورها گرایش به نهادمندی و بوروکراتیزه شدن داشته و از بستر آن احزاب سیاسی سر برآورده‌اند. احزاب سیاسی سبز در صددندبا نفوذ در لایه‌های قدرت (به ویژه پارلمان) و روند قانون‌گذاری، قوانینی را در جهت تحدید فعالیت‌های صنعتی آلوده‌کننده و سلاح‌های هسته‌ای به تصویب برسانند. جنبش سبز در چند سال اخیر فعالیت‌های عمده‌ای را در مورد محدودیت اقدامات هسته‌ای کشورها انجام داده است.

۲- جنبش زنان: این جنبش از جمله جنبش‌های تأثیرگذار مدرن محسوب می‌شود. رویکرد نظری و کنشی جنبش زنان تعدیل مناسبات جنسیتی در روابط اجتماعی و تعدیل رابطه قدرت میان زنان و مردان می‌باشد. این جنبش در پی آن است تا موقعیت و جایگاه زنان را در جامعه ارتقا بخشد. موقعیتی که در آن زنان تحت انقیاد سرکوب مردان هستند و مورد آزار جنسی و سوء استفاده‌های مختلف قرار می‌گیرند.

فمینیسم رویکردهای نظری و عملی را در برمی‌گیرد. جریان‌های نظری و فکری فمینیستی کنشگران جنبش زنان را تحت تأثیر قرار می‌دهند. تنوع جریان‌های فکری فمینیستی (فمینیسم روانکاوانه، رادیکالی، سوسیالیستی و ...) بیانگر غنای نظری این حوزه نویای معرفتی است. جنبش زنان در پی آن است که از بازتولید ساختارهای ذهنی و تصورات قالبی در مورد انگاره جنسیت در فرآیند اجتماعی شدن جلوگیری کند. برای نیل به این مقصود جنبش زنان ناگزیر از عمل‌گرایی است.

جنبش زنان با پیوند نظریه و عمل توانسته است در حوزه‌های مختلف موفقیت‌های زیادی را کسب کند. جنبش زنان به دلیل تداوم و ماندگاری ساخت و تفکرات نابرابرگرایانه جنسیتی در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت تمایل به فراگیری و جهانی شدن دارد. ظهور جنبش‌های زنان در جوامع جهان سوم با نظام‌های



فرهنگی متفاوت مؤید این ادعاست. این جنبش در جوامع اسلامی ایدئولوژی اسلامی را به چالش جدی فراخوانده است. جنبش زنان در این جوامع مراحل تکامل اولیه‌ای را می‌گذراند. فمینیسم مجادلات نظری و جدی را در جوامع اسلامی موجب شده است که نمایه‌های آن را می‌توان در موضع نهاد رسمی روحانیت دید.

۳- جنبش دانشجویی: این جنبش در طیف جنبش‌های خردنگر اصلاح طلب قرار می‌گیرد. جهت‌گیری این جنبش‌ها سیاسی است و برآند تا با شیوه‌های مسالمت‌آمیز تغییراتی را در ساختار سیاسی-اجتماعی به وجود آورند. خاستگاه جنبش دانشجویی اروپا و آمریکای دهه ۱۹۶۰ است. اوج فعالیت‌ها و شکوفایی این جنبش‌ها نیز در همین دوره اتفاق افتاد.

جنبش‌های دانشجویی در ابتدا در واکنش به تصمیمات دولت‌ها در عرصه آموزشی شکل گرفتند، ولی بعدها به یکی از ابزارهای مهم دموکراتیزه کردن حوزه عمومی بدل شدند. برخی از احزاب چپ که در ساختارهایی دموکراتیک با شیوه‌های مدنی توانستند به حوزه‌های اقتدار رسمی دست پیدا کنند، از درون جنبش‌های دانشجویی برخاستند.

جنبش‌های دانشجویی به دلیل جوان بودن کنشگران اعضای آن، تمایل زیادی به رادیکال شدن و عمل‌گرایی صرف دارند. هابرماس در چارچوب دیدگاه مارکسیستی خود خطر تنش میان نظریه و عمل را یادآور می‌شود؛ «تنش میان نظریه و عمل می‌تواند به یکی از دو قطب افراطی بی‌تفاوتی یا عمل‌گرایی خودسرانه بیانجامد» (هولاب: ۱۳۷۸، ۱۲۰). به اعتقاد هابرماس جنبش دانشجویی برای ارائه نقش فعالانه در فرآیند عمل جمعی باید به روشنگری از طریق رویه‌های عقلانی (عقلانیت ارتباطی) و استدلال مباحثه‌ای توسل جویند، تا به تحریک و خشونت. این رویکرد هابرماس بیانگر واکنش وی به عمل‌گرایی افراطی جنبش دانشجویی آلمان بود. در هر حال، هابرماس همواره جنبش دانشجویی و فعالیت‌های آن را به عنوان مجاری مهم روشنگری ستایش کرده ولی از آسیب‌شناسی ذهنی و عینی جنبش نیز غافل نبود.

در ایران از زمان تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ خورشیدی تاکنون، دانشگاه چون مکانی تأثیرگذار در عرصه‌های سیاسی-اجتماعی عمل نموده است. فعالیت‌های سیاسی دانشجویی در اوایل به شکل اعتصاب دانشجویی با انگیزه درون سازمانی و صنفی شکل گرفت. پس از شهریور ۱۳۲۰ و به وجود آمدن آزادی‌های سیاسی نسبی، اتحادیه‌های دانشجویی با محوریت فعالیت‌های صنفی شکل گرفتند. در سال ۱۳۲۵ و بعد از شکل گرفتن رقابت میان احزاب و جناح‌های سیاسی برای اولین بار فعالیت‌های سیاسی دانشجویی برون

سازمانی در اعتراض به دخالت دولت در انتخابات مجلس شکل جدی به خود گرفت و به حوزه عمومی کشیده شد (صبوری: ۱۳۸۳).

جنبش دانشجویی در اوایل متأثر از جریانات فکری چپ‌گرا بود. این جنبش‌ها تا زمان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که منجر به سرنگونی مصدق شد، به صورت آزادانه فعالیت می‌کرد. با گسترش فعالیت‌های احزاب درون جبهه ملی به مراکز دانشگاهی بیشتر دانشجویان به شاخه‌های دانشجویی این سازمان پیوستند. البته این فعالیت‌ها بعد از کودتای ۲۸ مرداد و ضعف تشکیلاتی و خلاء رهبری به زوال گرایید. چندی بعد سرکوب شدید و خشن، جنبش دانشجویی را به سوی رادیکالیسم سوق داد. جنبش دانشجویی نقش فعال و مؤثری را در روند انقلاب ۱۳۵۷ ایفا نمود. جنبش از سال ۱۳۶۰ تا نیمه دوم ۱۳۷۰ دوران افول خود را می‌گذراند (همان). شور انقلاب و یگانه‌انگاری آن به علاوه مشکلات ناشی از جنگ باعث شد جنبش دانشجویی برای مدتی طولانی به فراموشی سپرده شود.

جنبش بعد از دگرگونی‌های عمده‌ای که پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ و ظهور جریان اصلاح‌طلبی روی داد دوباره احیاء شد. در این دوران جنبش دانشجویی به دلیل اشتباه استراتژیک خود و گرایش به سمت ساختار قدرت جدید نتوانست نقش مؤثری را ایفا کند. از آنجایی که شاخصه اصلی جنبش‌ها تقابل و تضاد با ساختارهای حاکم است، جنبش دانشجویی ایران در این دوران با حمایت قاطعانه ذهنی و عینی خود از جریان اصلاح‌طلبی حاکم، ضعف تئوریک و عدم نقد نخبگان تازه به قدرت رسیده یا دوباره به قدرت رسیده، یأس و سرخوردگی را برای اعضاء و همچنین عامه مردم - که همیشه دانشجو و دانشگاه را موتور تغییرات سیاسی، اجتماعی تلقی می‌کردند - به همراه داشت. در مقابل، جنبش اصلاح‌طلبی جریانات رادیکال دانشجویی را «آشوبگر» تلقی نمود و ثابت کرد که جنبش دانشجویی باید به سرچشمه‌های اصلی خود رجعت کرده و با حفظ گرایش انتقادی و تقابل ساختاری با نخبگان قدرت، ماهیت جنبشی خود را بازتولید کند.

ویژگی‌های جنبش‌های اجتماعی

۱- سازمان و تشکیلات

جنبش‌های اجتماعی در حد فاصل سازمان‌های کاملاً بوروکراتیک و حالت‌های اعتراضی قرار می‌گیرند. آنها در نحوه سازمان‌دهی، جذب اعضا و کارکنان، منابع مالی و اهداف با جنبش‌های نهادی متفاوتند. رهبری جنبش‌ها از ارکان اصلی تمامی جنبش‌های اجتماعی است. رهبری اقتدار خود را از منابع مختلف به دست

می‌آورد. در جنبش‌های سنتی رهبری اقتدار خود را از منابع سنتی یا کاریزماتیک کسب می‌کند. رهبر کاریزماتیک توانایی شورآفرینی را در توده‌های مختلف مردم داراست. مدیریت و رهبری در جنبش‌های نوین به صورت نامتمرکز و مبتنی بر رویه‌ی عقلانی و مکانیسم‌های علمی است. در جنبش‌های نوین اقتدار در شخصیت رهبری متمرکز نیست، بلکه در بین خرده شاخه‌ها توزیع می‌شود. به طور کلی بر اساس مفهوم وبری اقتدار می‌توان گفت رهبران جنبش‌های نوین آمیزه‌ای از اقتدار عقلانی - کاریزماتیک را دارا هستند.

تحول دیگر در جنبش‌های نوین جانشینی متخصصان به جای ایدئولوگ‌هاست. به دلیل اینکه برخی از جنبش‌های نوین در موضوعات کاملاً تخصصی درگیر شده‌اند بنابراین متخصصان جایگاه برجسته و ممتازی را در این جنبش‌ها به دست آورده‌اند. عضوگیری در جنبش‌ها به صورت رسمی (دارا بودن کارت شناسایی) نیست، بلکه حالتی نمادین دارد و بیانگر دلبستگی اعضا به ارزش‌ها و آرمان‌های جنبش است. منابع مالی جنبش‌ها معمولاً از کمک‌های اعضا و نهادهای غیروابسته تأمین می‌شود.

۲- کنشگران

جنبش‌های نوین دارای ساختار «باز» هستند و افراد با ویژگی‌های مختلف هویتی می‌توانند به عضویت آنها درآیند. جهت‌گیری این جنبش‌ها طبقاتی نیست. جنبش‌های سنتی و کلان‌نگر اغلب به مفاهیم کلان نظیر طبقه، مذهب و قومیت تأکید می‌کنند و شاخصه اصلی آن مرزبندی‌های هویتی تخصصی است و بالطبع دستاوردهای جنبش هم فقط به کنشگران عضو جنبش‌ها تعلق دارد. در جنبش‌های نوین همه اعضای جامعه ملی و جهانی از دستاوردهای جنبش بهره‌مند خواهند شد. به عنوان نمونه تلاش جنبش دفاع از محیط زیست در مورد تحدید فعالیت‌های هسته‌ای، باعث می‌شود که تمامی جامعه جهانی با داشتن جهانی عاری از سلاح‌های هسته‌ای احساس آرامش کند. در مورد حقوق بشر و ترویج هنجارهای دموکراتیک نیز تلاش کنشگران جهت‌گیری ملی و بین‌المللی دارد. به عبارت دیگر می‌توان از جهانی شدن جنبش‌های اجتماعی سخن به میان آورد.

عضویت و دلبستگی کنشگران در جنبش‌های نوین متأثر از تجربیات آنها در گذشته است. نتایج پژوهش‌ها نشان می‌دهد که تجربیات خوشایند عضویت آنها در گذشته زمینه را برای جذب آنها در جنبش‌های دیگر در آینده فراهم می‌کند. همچنین به نظر می‌رسد افراد تحصیل‌کرده و روشنفکران زمینه مساعدتری برای جذب شدن در جنبش‌ها را دارا هستند.

۳- اهداف

هویت جنبش‌های اجتماعی متأثر از اهداف و ارزش‌هایی است که داعیه دفاع از آنها را دارند. جنبش‌های سنتی و کلان‌نگر دارای اهداف و آرمان‌هایی بلند پروازانه هستند. این جنبش‌ها درصدد واژگونی نظم مستقر و جایگزینی آنها هستند. در حالی که جنبش‌های نوین دارای اهداف محدود، دقیق و دست‌یافتنی‌تر هستند. جنبش‌های سنتی و کلان‌نگر متأثر از ایدئولوژی‌های کلان نظیر سوسیالیسم و بنیادگرایی مذهبی هستند. هر چند ممکن است جنبش‌های نوین هم متأثر از ایدئولوژی‌های کلانی نظیر لیبرالیسم باشند، ولی باید گفت جهانی شدن ارزش‌های لیبرالیستی بیانگر آن است که جنبش‌های نوین توانسته‌اند با تعاریف عملکردی موفقیت‌های زیادی را به دست آورند. این جنبش‌های در پی اصلاح و بهبود وضع موجود هستند تا خلق جامعه‌ای یوتوپیایی.

۴- مکانیسم عمل جمعی

یکی از ویژگی‌های اساسی جنبش‌ها نحوه دستیابی به اهداف است. جنبش‌های اجتماعی برای دستیابی به اهداف تأثیرگذاری بر روندهای عادی جامعه از شیوه‌های متفاوتی استفاده می‌کنند. جنبش‌های سنتی و کلان‌نگر به لحاظ عملی کاملاً رادیکال بوده و بعضاً از بطن آنان جنبش‌های چریکی و مسلحانه رشد می‌کند. در این جنبش‌ها، اهداف و آرمان‌های جنبش بر وجود فیزیکی افراد برتری دارد و می‌توان افراد را فدای اهداف جنبش کرد. در حالی که جنبش‌های نوین از روش‌های «گریز از خشونت» استفاده می‌کنند. جنبش‌های نوین از روش‌های اقتاعی و قهرآمیز نظیر راه‌بندان، تظاهرات آرام و قانونی، برپایی کنسرت و نمایشگاه، تحریم خرید کالاهای مختلف، خودداری از پرداخت مالیات، اعتصاب غذا، باز پس فرستادن کارت‌های پایان خدمت و ... برای دستیابی به اهداف استفاده می‌کنند. این اشکال کنش برای تأثیرگذاری مستقیم و پرهیز از خشونت به کار گرفته می‌شوند. امروزه جنبش‌های اجتماعی برای سازمان‌دهی بهتر فعالیت‌ها و اطلاع‌رسانی سریع‌تر به اعضا از تعامل الکترونیک و فضای مجازی اینترنتی استفاده می‌کنند.

جنبش اجتماعی و ایده تغییر

جامعه‌شناسان معتقدند که جنبش‌های اجتماعی از کارگزاران عمده تغییر اجتماعی هستند. جنبش‌های اجتماعی در واکنش به بحران‌های اجتماعی با برای تقویت زیرساخت‌های دموکراتیک شکل می‌گیرند. برخی از جنبش‌های اجتماعی مدنی خواهان تغییر وضعیت موجود در یک فرآیند تغییر تدریجی هستند و برخی دیگر

هرگونه تغییر را منوط به کنش جمعی انقلابی می‌دانند. بنابراین بازشناسی جامعه‌شناختی مکانیسم تغییر، به واسطه کنش جنبش‌های اجتماعی ضروری است. در این بخش سه دیدگاه مارکسیستی، کارکردگرا و اکیسونالیستی بررسی می‌شوند:

۱- رویکرد مارکسیستی

جامعه‌شناسی مارکسیستی هرگونه تغییر در جامعه را منوط به تغییر در روابط طبقات موجود می‌داند. به اعتقاد آنان هرگونه تحول اجتماعی در قالب یک کنش جمعی انقلابی ممکن است. بر همین اساس فعالیت‌های سیاسی بوروکراتیک جنبش‌ها و اتحادیه‌های کارگری اروپا تحت عنوان «اشرفیت کارگری» محکوم می‌شد. مارکسیست‌های ارتدوکس معتقدند که با نفوذ جنبش‌های کارگری در پارلمان‌ها، اتحادیه‌های کارگری، این جنبش‌ها الزاماً می‌بایست به یک جنبش اصلاح‌طلبانه تبدیل شده و دست از مواضع انقلابی خود بکشند. بنابراین در چنین حالتی نظام ذاتاً نابرابرگرای سرمایه‌داری به جای آنکه به چالش کشیده شود، توسط خود طبقه کارگر که تنها طبقه مستعد انقلاب است به رسمیت شناخته شده و بنیان‌های آن تقویت می‌گردد.

۲- رویکرد کارکردگرایی - ساختاری

در این مبحث برای تبیین مکانیسم تغییر به واسطه کنش جنبش‌ها به بررسی نظریات پارسونز می‌پردازیم. هر چند که رویکرد کارکردگرایی ساختاری به جهت‌گیری سیاسی محافظه‌کارانه شهرت پیدا کرده است. به طور کلی پارسونز معتقد است که شناخت ساخت‌های جامعه مقدم بر شناخت دگرگونی است. پارسونز برای بسط تئوری دگرگونی خود چهار مقوله ساختاری را شناسایی می‌کند؛ «ارزش‌ها، هنجارها، جمع‌ها و نقش‌ها». کلید فهم دیدگاه کارکردگرایی در مورد تحولات جامعه ارزش‌ها هستند. این رویکرد هرگونه تحول انقلابی را مردود می‌شمارد. به اعتقاد کارکردگرایان زمانی که ارزش‌ها و محیط یک جامعه از هماهنگی و سازگاری با هم می‌مانند می‌توانند قائل به وجود وضعیتی بحرانی و انقلابی شد. در چنین شرایطی باید نظام اجتماعی بتواند با ارائه راهکارهای مناسب دوباره به حالت تعادلی برسد. در اینجا نقش جنبش‌های اجتماعی در ایجاد دگرگونی‌های سامان‌مند قابل توجه است. با توجه به این امر که یکی از کارویژه‌های جنبش‌ها ایجاد آگاهی جمعی و همچنین گسترش شعور جمعی سیاسی است، می‌توان گفت جنبش‌های اجتماعی می‌توانند روند تغییر تدریجی جامعه را تسریع بخشند. در این حالت جنبش‌های اجتماعی با ارائه نظام‌های ارزشی نو و متمایز و ایجاد تعامل جدی با نظام، کنش تاریخی

خود را انجام خواهند داد.

در یک طرف جنبش‌ها با ایجاد نظام ارزشی نوین آنتروپی ایجاد خواهند کرد. در طرف مقابل ساختارهای مسلط قرار دارند که در صورت هم‌نوایی و مدارا با این نظام ارزشی جدید، جامعه با تجربه فرآیند دگرگونی آرام و تدریجی یک گام به پیش خواهد رفت. بنابراین می‌توان گفت از آنجایی که جنبش‌ها سعی در ارائه الگوهای کنش جمعی دارند و الگوها ملهم از نظام‌های ارزشی هستند، پس جنبش اجتماعی نقش مهم و ساختاری در ارائه تحول نظام‌مند دارد. هر چند ذکر این نکته بجاست که حالت دوم یعنی مقابله نظام با تحولات (ویژگی نظام‌های بسته) به رادیکال شدن بیشتر، افزایش تنش‌ها و بحران‌های اجتماعی می‌انجامد. در حالی که جوامع باز و باثبات با خاصیت «تطبیق‌پذیری مجدد» کمتر به بحران‌های اجتماعی دچار می‌شوند.

۳- رویکرد اکسیونالیستی

آلن تورن در تحلیل عاملیت تغییر جنبش‌های اجتماعی نظریه اکسیونالیستی خود را ارائه کرده است. هر چند وی معتقد است که نظریه‌اش نسبت چندانی با دیدگاه‌های ساخت‌گرا و کارکردگرا ندارد، ولی در تحلیل نهایی نظریه وی در همان چارچوب متعارف کارکردگرا قرار می‌گیرد. به اعتقاد تورن جنبش‌های اجتماعی به مثابه جایگاهی هستند که موجب خلق و توجیه ارزش‌های جدید می‌گردند و بدین ترتیب جنبش‌ها در تحلیل کنش تاریخی و دگرگونی اجتماعی موضوع اساسی و هسته مرکزی این مطالعات تشکیل می‌دهند و اساساً به واسطه جنبش‌هاست که بازیگران مبتکر کنش خود را سازمان داده و برای دگرگون کردن و تحت تأثیر قرار دادن جریان تاریخ جامعه خود اقدام کنند (روشه: ۱۳۶۶، ۱۶۸).

چگونگی پدید آیی جنبش‌های اجتماعی

جنبش‌های اجتماعی جدید از دهه ۱۹۶۰ به طور ناگهانی و سریع پدیدار شدند. ماهیت این جنبش‌ها با تعارض و تضاد با نظم اجتماعی و سیاسی موجود مشخص می‌شود. شناخت زمینه‌ها و شرایط شکل‌گیری جنبش‌ها به واسطه نقش مؤثر جنبش‌ها به عنوان عامل تغییر، هویت‌سازی و تجدید حیات حوزه عمومی امری ضروری می‌نماید. چگونگی تکوین و پیدایی جنبش‌های اجتماعی را می‌توان از دو منظر جامعه‌شناختی و روان‌شناختی بررسی نمود. رویکردهای روان‌شناختی در تعیین این واقعیت جمعی از مؤلفه‌های فردی کمک می‌گیرند. در حالی که دیدگاه‌های جامعه‌شناختی بر شاخصه‌های جمعی تأکید می‌نمایند. «تیبین‌های از نوع روان‌شناسی اجتماعی ریشه‌های جنبش اجتماعی را در شخصیت کنشگران جستجو می‌نماید. آنها بر روی



متغیرهایی چون نارضایتی اجتماعی، ناسازگاری اجتماعی، حاشیه‌ای شدن و محرومیت نسبی تأکید می‌نمایند» (غفاری: ۱۳۸۴، ۱۵۱).

دیدگاه روان‌شناسی اجتماعی بر «محرومیت نسبی» به عنوان عامل شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی تأکید ویژه‌ای دارد. این دیدگاه بر اساس فرضیات اثبات‌شده تجربی روان‌شناختی از جمله فرضیه «ناکامی-پرخاشگری» شکل گرفته است. «در این نظریه عدم تعادل و کارایی نهادها و ساختار مورد توجه نیست، بلکه شرایط ذهنی فرد که در آن احساس می‌کند میان انتظارات و واقعیاتی که با آنها سروکار دارد هماهنگی وجود ندارد، مورد توجه قرار می‌گیرد. این عدم رضامندی و سرخوردگی که ناشی از احساس ناهماهنگی میان انتظارات و واقعیت‌هاست منجر به تکوین جنبش‌های اجتماعی می‌گردد. این نظریه برای تفسیر جنبش‌های ناسیونالیستی به کار گرفته می‌شود» (جلایی‌پور: ۱۳۸۱، ۵۱).

رویکردهای جامعه‌شناختی بر مؤلفه‌ها و شاخص‌های ساختاری و محدودیت عمل و کنترل ساختار سیاسی مسلط تأکید می‌کنند. جامعه‌شناسان کلاسیک با توجه به شرایط اجتماعی زمان خود و با توجه به اینکه بیشتر در پی خلق بنیادهای نظری کلان برای تبیین پدیده‌های اجتماعی بودند، کمتر به نظریه‌پردازی در مورد پدیده‌هایی نظیر جنبش‌های اجتماعی-اجتماعی - که از دهه ۱۹۶۰ اوج گرفته‌اند - پرداخته‌اند. به اعتقاد دورکهایم در روند تکاملی جوامع و گذار از همبستگی مکانیکی به همبستگی ارگانیکی نظم و انسجام سنتی دچار فروپاشی می‌شود. در حالی که نظم جدید جایگزین نشود ممکن است در خلاء ایجادشده رفتارهای جمعی نظیر جنبش‌های اجتماعی سر بر آورند. وبر بر نظام معنایی و اعتقادی که بر اثر واکنش و نارضایتی نسبت به نظم مستقر به وجود می‌آید، به عنوان عامل پیدایی جنبش‌ها تأکید می‌کند.

نسل نو جامعه‌شناسان با توجه به انبوه داده‌های تجربی و همچنین قرار گرفتن در بطن وقایع توانسته‌اند نظریات منسجم‌تری در مورد علل پدیدآیی این پدیده جمعی نسبتاً مدرن ارائه کنند. به دلیل تشابهات زمینه‌های شکل‌گیری جنبش‌ها و انقلاب‌ها، برخی از نظریه‌های انقلاب و جنبش را با هم تداخل پیدا می‌کنند. نیل اسملسر شش شرط در مورد متشاع عمل جمعی به طور کلی و جنبش‌های اجتماعی به طور اخص تشخیص می‌دهد (گیدنز: ۱۳۸۳).

۱- زمینه ساختاری به آن شرایط کلی اجتماعی اطلاق می‌گردد که مشوق یا مانع تشکیل انواع مختلف جنبش‌های اجتماعی است. برای مثال نظام سیاسی آمریکا راه را برای بسیج منابع در برخی از قلمروها باز

می‌گذارد (به عنوان مثال هیچ گروه مذهبی رسمی وجود ندارد و افراد برای پیوستن به گروه‌های مختلف آزادند).

به نظر می‌رسد ساختارهای اجتماعی به طور سرسام‌آوری بازیگران اجتماعی را در سیطره خود قرار داده‌اند. تمامی مکاتب و نظریه‌های کلان جامعه‌شناسی اولویت علی برای ساختارهای اجتماعی قائل هستند. حتی دیدگاه‌های خرد نیز در نهایت استیلای ساختارها را می‌پذیرد. با چنین نگرشی به جامعه و بنیادهای اجتماعی تصور دگرگونی و تحول کمی دشوار می‌نماید. در چنین شرایطی جنبش‌های اجتماعی به نوعی در پی به چالش کشیدن ساختارهای مسلط هستند. این جنبش‌ها درصدد خلق شیوه‌ها و سبک‌های نو فکری و زندگی هستند. جنبش‌های اجتماعی بر بنیاد شکاف‌هایی که ساختارها به دلایل مختلف (از جمله نظارت بیش از حد، محدودیت عمل گروه‌ها و افراد) ایجاد می‌کنند، بنا می‌شوند. این جنبش‌ها برآنند تا موجودیت فرد را در چنبره ساختارها به اثبات رسانند و روح دگرگونی را در جامعه زنده نگه دارند. به نظر می‌رسد که در دوران مدرن (تا حدودی پسامدرن) جنبش‌های اجتماعی کارگزاران اصلی دگرگونی‌های اجتماعی باشند. این جنبش‌ها به لحاظ ذهنی و عینی در تقابل با ساختارها قرار می‌گیرند و آنها را وادار به دگرپسویی می‌کند. جنبش‌های اجتماعی با نشانه رفتن ساختار فرهنگی و تولید ایدئولوژی‌های نوین در پی ایجاد دگرگونی‌های عمیق در زندگی بشری هستند.

۲- فشار ساختاری، به تنش‌ها- یا به اصطلاح مارکس، تضادها- اطلاق می‌شود که باعث ایجاد منابع متعارض در درون جامعه می‌گردد. این گونه فشارها در شکل نگرانی درباره آینده، اضطراب‌ها، ابهامات یا برخورد مستقیم هدف‌ها ابراز می‌شود (نابرابری مداوم میان اقوام موجب تنش میان گروه‌های قومی می‌شود).

۳- گسترش باورهای تعمیم یافته؛ جنبش‌های اجتماعی تحت تأثیر ایدئولوژی‌های معینی شکل می‌گیرند که نارضایتی‌ها را متبلور ساخته و راه‌های عملی رفع آنها را نیز نشان می‌دهد (مثلاً جنبش‌های انقلابی برای مقابله با بی‌عدالتی مبارزه می‌کنند).

۴- عوامل شتاب‌دهنده (محرک)، یعنی رویدادها و حوادثی که اعضا و هوادارن جنبش را تحریک و متقاعد به اقدام و عمل جمعی می‌نماید.

۵- هماهنگی گروهی: برای اینکه جنبشی وجود داشته باشد، رهبری و نوع ارتباط منظم بین شرکت‌کنندگان همواره با پشتوانه‌ای از منابع پولی و مالی ضروری است.



۶- عملکرد کنترل اجتماعی: مقامات حاکم ممکن است با مداخله و تعدیل زمینه ساختاری و فشار که انگیزه ظهور جنبش‌ها را ایجاد کرده است به جنبش پاسخ دهند. برای مثال ممکن است در وضعیت تنش قومی اقداماتی در جهت کاهش برخی از بدترین جنبه‌های نابرابری قومی که باعث بروز خشم و ستیزه شده، به عمل آید.

آلن تورن در تحلیل خود از پیدایش جنبش‌ها به عامل «تاریخیت» اشاره می‌کند. از نظر تورن برای ایجاد تغییر در جامعه باید به شناخت فرایندهای اجتماعی موجود در جامعه دست یافت. بنابراین «تاریخیت» شیوه نگرشی است که از شناخت فرایندهای اجتماعی حاصل می‌شود (این فرایندها شامل جریان‌های فکری و الگوهای زندگی است که ساختار سیاسی برای ماندگاری خود آنها را بر مردم تحمیل می‌کند). پیامد این شناخت شکل‌گیری جنبش‌ها و تلاش برای تغییر وضعیت موجود است. برای مثال آگاهی در مورد نابرابری در آموزش و پرورش منجر به ظهور جنبش حقوق مدنی در آمریکا گردید.

با بررسی دقیق و موشکافانه «تاریخیت» تورن می‌توان آن را با «خودآگاهی» مارکس مقایسه کرد که زمینه پیدایش جنبش‌های کارگری را هموار می‌کند، یا همچنین رویکردهای کارکردگرا که زمینه‌های پیدایش انقلابات و جنبش‌ها را با عدم تطابق ارزش‌ها و محیط تبیین می‌کند. بنابراین می‌توان گفت که همه این دیدگاه‌ها در تبیین خود از جنبش‌ها عناصر مشترک دارند. هر چند این گونه تبیین‌ها ممکن است به تک عاملی بودن یا جبرگرایی فرهنگی متهم شوند.

در ادامه این بحث دیدگاه‌های کاستلز را در مورد چگونگی پیدایش جنبش‌ها بررسی می‌کنیم. کاستلز توجه ویژه‌ای به جنبش‌های کلان‌نگر دارد. وی درصدد است تا زمینه‌های پیدایش جنبش‌های بنیادگرا، قومی و ملی را بررسی کند. عنصر اصلی مدل نظری کاستلز در بررسی جنبش‌ها «هویت و معنایابی» است. وی معتقد است که در عصر جهانی شدن، ساختارها تعیین‌کننده هویت افراد هستند و فرد توان زیادی در تأثیرگذاری بر فرایندهای هویت بخش ندارد. بر اساس دیدگاه کاستلز در جامعه شبکه‌ای جدید این احتمال وجود دارد که هویت‌های بنیادی-دینی، قومی و نژادی-عامل وحدت‌بخشی افراد و معنایابی زندگی آنها شود. کاستلز به عامل فرهنگی در هویت‌بخشی و معنایابی تأکید می‌کند و معتقد است که جنبش‌های اجتماعی از این سرچشمه‌های هویت‌بخشی برای تغذیه کنشگران استفاده می‌کنند.

در نظریه کاستلز تمیزه شدن افراد فقدان عامل انسجام بخش، آنها را به جستجو برای بازتولید هویت

پیشینی وامی دارد. هر چند جنبش‌های ملی و قومی در خاورمیانه همیشه مؤلفه‌های فرهنگی نظیر زبان، نژاد و خاطرات مشترک تاریخی را دستاویز مبارزات خود قرار داده‌اند، با این حال تبیین نظری این جنبش‌ها بر اساس نظریه کاستلز چندان مفید نیست، چون سراب هویتی و تمیزه شدن افراد، آنها را به سوی این جنبش‌ها سوق نداده است.

کارکردهای جنبش‌های اجتماعی

۱- تجدید حیات حوزه عمومی و گسترش دموکراسی

جنبش‌های اجتماعی نوین دارای کارکردهای متعددی هستند. گسترش رویه‌های دموکراتیک به تمامی عرصه‌های زندگی جمعی و تجدید حیات حوزه عمومی از کارویژه‌های مهم جنبش‌های اجتماعی محسوب می‌شود. جنبش‌های اجتماعی مشروعیت دموکراسی‌های «نمایندگی» را زیر سؤال برده و در پی خلق فضای «کثرت‌گرایانه» تصمیم‌گیری سیاسی هستند. این جنبش‌ها منابع مشروعیت نظام‌های سیاسی - فرهنگ و ایدئولوژی - را مورد نقد و ارزیابی قرار می‌دهند. بدین ترتیب نظام‌های توتالیتر به دلیل برخورداری از منابع مشروعیت سنتی و کاریزماتیک در مقابل جنبش‌های اجتماعی نوین چاره‌ای جز تسلیم شدن ندارند. هر چند در کوتاه مدت می‌توان با فشارهای ساختاری و کنترل‌های پلیسی دایره فعالیت جنبش‌ها را محدود کرد، ولی در طولانی مدت این امر امکان‌پذیر نیست. جنبش‌های اجتماعی تلاش می‌کنند تا عرصه‌ای را به وجود آورند که در آن کنشگران فارغ از فشارهای ساختاری در مورد موضوعات مختلف آزادانه گفت‌وگو کنند.

برخی از اندیشمندان معتقدند که فقط جنبش‌های کلان‌نگر نظیر جنبش‌های ملی و قومی که خواهان برابری فرصت‌ها هستند، می‌توانند به روند دموکراتیک شدن کمک کنند. برخلاف این رویکرد باید گفت که همه جنبش‌های جدید اجتماعی نظیر جنبش محیط زیست، جنبش ضد سلاح‌های هسته‌ای، جنبش صلح و جنبش زنان با نظام‌های سیاسی «کل‌گرایانه» تضاد دائمی دارند.

هابرماس از جنبش‌های اجتماعی جدید طرفداری می‌کند، چون معتقد است که این جنبش‌ها از شیوه‌های خشونت‌آمیز استفاده نمی‌کنند و همچنین از طریق عقلانیت ارتباطی دگرگونی‌های آرام و سامان‌مند ایجاد می‌کنند. هابرماس جنبش‌های اجتماعی را از کارگزاران مهم مقابله با منطق سرمایه‌داری واپسین می‌داند. وی بر این نظر است که این جنبش‌ها از فرسایش حوزه عمومی و استثمار حوزه زندگی در جوامع سرمایه‌داری ممانعت می‌کنند. هر چند هابرماس اهمیت کارویژه جنبش‌های اجتماعی را در مورد احیای حوزه عمومی در



جوامع سرمایه‌داری گوشزد کرده است، در عین حال می‌توان گفت که این جنبش‌ها در جوامع با اقتصاد دولتی و نظام‌های سیاسی ایدئولوژیک، نیز می‌توانند نقش میانجی را میان کنشگران و ساخت‌های سیاسی مسلط ایفا نموده و بدین ترتیب حوزه عمومی را فعال کرده و در تداوم ساختاری آن کوشا باشند.

۲- هویت بخشی جمعی

یکی از کارکردهای دیگر جنبش‌ها، هویت بخشی است. هویت مدرن یک هویت چندپاره و گسسته است. منابع هویت بخشی و فرآیند هویت یابی در جوامع سنتی محدود و یکپارچه است. در این گونه جوامع هویت افراد برحسب وابستگی آنها به شاخص‌های فرهنگی معین و همچنین همبستگی خونی و نژادی تعریف می‌شود. با ورود به دنیای مدرن عواملان هویت بخش و منابع آن دچار تغییرات متعدد شد. امروزه جنبش‌های اجتماعی و سازمان‌های غیر دولتی در کنار نظام‌های سیاسی به افراد و گروه‌ها هویت می‌بخشند. البته این بدان معنا نیست که منابع سنتی به یکباره به فراموشی سپرده شوند که پیامد آن نیز بحران هویت یا هویت مغشوش خواهد بود. جنبش‌های اجتماعی به بازیابی «خود» در جریان عمل جمعی کمک می‌کنند. این جنبش‌ها با تولید هویت ویژه انسجام، همبستگی و روابط اعتمادآمیز را میان اعضا به وجود می‌آورند. هویت به کنش جمعی جهت می‌دهد. موقعی می‌توان انتظار داشت که عمل جمعی به انجام برسد که بازیگران بتوانند مرزهای میان «خود» و «دیگری» را تشخیص دهند. جنبش‌های اجتماعی نوین دارای هویت‌های متمایز هستند؛ نظیر جنبش دانشجویی، زنان، قومی و ... انتساب افراد به این جنبش‌ها باعث ایجاد احساس مشترک و همبستگی جمعی است. هر چند ممکن است اعضای جنبش‌ها روابط شخصی با هم نداشته باشند ولی از طریق خطوط فکری جنبش به هم پیوند می‌خورند. بدین ترتیب با شکل‌گیری «ما» عمل جمعی تسهیل می‌گردد. همچنین باید اضافه کرد که مرزبندی‌های هویتی در جنبش‌های نوین به استثنای بعضی از جنبش‌های کمتر تأثیرگذار مانند جنبش همجنس‌گرایان یا جنبش زنان رادیکال به هیچ وجه تخصصی نبوده و تعامل دموکراتیک با «دیگری» کاملاً پذیرفته شده است.

۳- جنبش‌های اجتماعی و سیاست‌های جهانی

جنبش‌های اجتماعی در شکل‌گیری سیاست‌های ملی و جهانی نقش اساسی دارند. این جنبش‌ها در سطح ملی با فعالیت‌های متعدد در عرصه عمل و بازآفرینی ذهنی و فکری در عرصه فرهنگ، فرایند سیاست‌گذاری را تحت تأثیر قرار می‌دهند. جنبش‌های اجتماعی در حوزه‌های حقوق بشر، محیط زیست و کار بر شکل‌گیری

سیاست‌های جهانی تأثیر عمده‌ای داشته‌اند. این جنبش‌ها به دلیل تولید اندیشه‌های جدید توانسته‌اند با بین‌المللی کردن رویدادهای ملی و منطقه‌ای مشارکت جهانی را در چاره‌اندیشی مشکلات تقویت کنند. فعالان حقوق بشر از طریق فرایندهای گردش آسان اطلاعات، هنجارهای فراملیتی را در این حوزه گسترش داده‌اند. امروزه تکنولوژی‌های مدرن ارتباطی هزینه‌های رفتارهای غیر دموکراتیک را افزایش داده است. حتی نظام‌های بسته و توتالیتر نمی‌توانند نسبت به فعالیت جنبش‌های فراملی بی‌توجه باشند. در جنبش‌های اجتماعی نوین دموکراتیزه کردن جامعه مدنی و تقویت مشارکت شهروندان یک اصل شناخته می‌شود. تعامل‌های فراملیتی جنبش‌ها به ایجاد جریان‌های هویت‌ساز، عمل‌گرایی و تقویت سیاست‌های دموکراتیک خارج از محدوده نظام‌های سیاسی ملی کمک می‌کند. به اعتقاد هابرماس کارویژه فراملی جنبش‌ها ممانعت از «استعمار جهان زندگی» می‌باشد. سازمان‌های غیر دولتی بزرگ از درون جنبش‌های اجتماعی سر برآورده‌اند. برخی از نویسندگان معتقدند رشد و گسترش انجمن‌های غیر دولتی در محدوده کشورهای بیابانگر شکل‌گیری جامعه مدنی جهانی است.

جنبش‌های اجتماعی از طرق زیر موجبات شکل‌گیری جامعه مدنی جهانی را فراهم می‌کنند:

الف- تنوع‌گفتمان در نظریه و عمل سیاسی به جای مفاهیم یکسان‌گرایانه مدرنیته

ب- سازمان‌دهی بیشتر مردم در مورد مسائل جهانی با ارائه اطلاعات فزاینده در مورد وابستگی متقابل

بوم‌شناختی و حقوق بشر

ج- بازسازی مفاهیم سیاسی و ایجاد یک نظام نوپای مشارکتی

سرانجام جنبش‌ها

دیدگاه‌های مختلف در مورد تکامل سازمانی جنبش‌ها وجود دارد. برخی معتقدند که جنبش‌های اجتماعی در سیر تکاملی خود به سازمان‌های بروکراتیک تبدیل می‌شوند. این دیدگاه متأثر از نظریه بوروکراسی وبر است. بر این اساس جنبش‌های اجتماعی در نهایت جذب نظام‌های سیاسی شده و با رعایت قواعد بازی سیاسی، به بازسازی سازمانی خود پرداخته و تبدیل به احزاب سیاسی قانونی می‌شوند. در این حالت جنبش‌ها به لحاظ سیاسی میانه‌رو می‌شوند و عمل جمعی خود را بر اساس رویه‌های معمول نهادی انجام می‌دهند. هر چند ممکن است چنین وانمود شود که این قاعده بیشتر در مورد جنبش‌های کلان‌نگر که سوگیری سیاسی دارند صدق کند. با این حال نمونه‌هایی نظیر جنبش سبزها که هم‌اکنون احزاب قوی سیاسی تأثیرگذار را در

اروپای غربی (به ویژه آلمان) به وجود آورده‌اند، نشان می‌دهد که هر دو طیف جنبش‌ها برای دستیابی به اهداف خود ممکن است به سوی بوروکراتیزه شدن تمایل داشته باشند. شکل‌گیری احزاب چپ از درون جنبش‌های دانشجویی نمونه دیگری از تکامل بوروکراتیک جنبش‌های اجتماعی است. در نقطه مقابل، برخی از جنبش‌های اجتماعی ممکن است به دلایلی نظیر دستیابی به هدف، ریزش اعضا، ضعف رهبری یا فشارهای ساختاری از بین بروند.

تورن در مورد آینده جنبش‌ها و تکامل سازمانی بر نحوه ارتباطات جنبش‌ها و ساختار تأکید می‌کند. وی معتقد است که: «فراپند گفتگوی متقابل که در میدان عمل وجود دارد ممکن است به تغییر در شرایطی منجر شود که جنبش درصدد مبارزه با آن بوده است. اما همچنین ممکن است به ترکیب و یکی شدن دیدگاه‌های هر یک از طرفین بیانجامد. در هر یک از دو حالت جنبش ممکن است محو شود یا به عنوان یک سازمان دائمی نهادی شود (صبوری: ۱۳۸۳، ۶۸۴).



منابع

- آرفلیت، فیلین (۱۳۸۳) جهانی‌شدن و عمل‌گرایی مذهبی، ترجمه حمزه محمدی، فصلنامه زیربار، شماره ۵۵، دوره جدید، پاییز.
- استانفورد، کوهن (۱۳۷۵) تئوری‌های انقلاب، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر قومس چاپ پنجم.
- باتامور، تام (۲۱۳۷) جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، انتشارات کیهان، چاپ سوم.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۶) جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، نشر نی، چاپ اول.
- جلالی‌پور، حمیدرضا (۱۳۸۱) جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی، تهران، طرح نو، چاپ اول.
- دلاپورتا، دوناتلا و دیانی، ماریو (۱۳۸۳) مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران، انتشارات کویر.
- دلاویز، علی (۱۳۸۳) جنبش سیزها، فصلنامه زیربار، شماره ۵۵، دوره جدید، پاییز.
- روشه، گی (۱۳۶۶) تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران، نشر نی، چاپ اول.
- ریتزر، جورج (۱۳۸۳) نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، چاپ هشتم.
- صبوری، منوچهر (۱۳۸۳) جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، نشر نی.
- غفاری، غلامرضا و ابراهیمی لویه، عادل (۱۳۸۴) جامعه‌شناسی تغییرات اجتماعی، تهران، نشر آگرا و لویه، چاپ دوم.
- کوئن، بروس (۱۳۷۰) درآمدی به جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر فرهنگ معاصر، چاپ اول.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۳) جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، چاپ سیزدهم.
- ویلیامز، مارک (۱۳۸۳) جنبش‌های اجتماعی و سیاست‌های جهانی، ترجمه جمال محمدزاده، فصلنامه زیربار، شماره ۵۵، دوره جدید، پاییز.
- هولاب، رابرت (۱۳۷۸) نقد در حوزه عمومی، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی، چاپ دوم.

